

وضع جهان در لحظه اکنون چگونه است؟ آیا وارد دوران گذار شده‌ایم و اگر آری، جنگ آمریکا با ایران در دوران گذار چه معنایی دارد؟

لحظه هرمز

واراده معطوف به گذار

از پیرامون به مرکز

گفت‌وگو با موسی نجفی استاد علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زمان مطالعه: ۲۴ دقیقه



● فاطمه خورشیدی
عضو شورای سردبیری

وضع جهان در هنگامه جنگ آمریکا علیه ایران چگونه است؟ با این پرسش به سراغ استاد تمام علوم سیاسی، جناب آقای دکتر موسی نجفی رفتیم. رهبر شهید او را روشنفکر مسلمان می‌نامید. از این روشنفکر درباره معنای جهان و نسبت آن با بمب پرسیدیم. این گفت‌وگو درنگی درباره معنای جهان و جنگ است.

گفت‌وگو را از تغییر نوع تقابل آغاز کنیم. چرا آمریکا برای مقابله با شوروی به عنوان رقیب گفتمانی و ژئوپلیتیک خود، تولید معنا کرد (واژگانی نظیر توتالیتاریسم، فاشیسم و کتاب‌هایی علیه کمونیسم موید این سخن است) اما برای مقابله با ایران و اسلام سیاسی، به جای تمرکز بر تولید معنا، بمب سنگر شکن ساخت؟ چرا همچون دیگر رقیبش منازعه را در معنا به علاوه جنگ اقتصادی به سرانجام نرساند و علیه رقیب گفتمانی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای‌اش به سراغ بمب رفت؟

به نظرم در ابتدا باید فرضی را که در سوال شماست مقداری بشکافیم و به آن بپردازیم. تقسیم دنیا به مارکسیسم و لیبرالیسم در دوران جنگ سرد، بعد از نابودی فاشیسم و نازیسم در جنگ جهانی دوم رخ داد. طبیعی بود که برندگان جنگ، دنیا را بین دوازدوگاه غرب و شرق تقسیم کنند. غرب سرمایه‌داری لیبرال ذیل پیمان ناتو و شرق کمونیست



شرح عکس:

موسی نجفی استاد علوم سیاسی کشور براین نظر است که جهان در حال گذار است و در این دوران گذار «لحظه هرمز» آغاز پایان است و لحظه زایش.

این جریان‌ها نیز پاسخ‌گوی انقلاب اسلامی به عنوان یک جریان مستقل نبودند. از این رو عرب به تقویت جریان تندتری روی آورد و جریان‌های بنیادگرای افراطی را پروبال داد. نخست طالبان در افغانستان در برابر کمونیست‌ها شکل گرفت. پس از آن، چون این جریان به کار غرب نیامد، داعش ساخته شد. داعش جریانی افراطی و خشن بود که می‌خواست تقلید و کاریکاتوری خشن از انقلاب اسلامی باشد. البته این را هم باید بگویم که ساختن داعش، کاملاً در اختیار غرب نبود؛ داعش خود یک جریان افراطی و رادیکال بود که غربی‌ها از آن بهره‌برداری کردند، اگرچه که قدرت خلق چنین پدیده‌ای را نداشتند. از طرفی وهابیت حلقه واسطه خوبی برای این کار بود آن هم از طریق مدارس قشری

به سراغ بمب رفتند
چون آن‌ها دیگر
نمی‌توانند در مقابل
مایک فلسفه غربی
بازسازی شده ارائه
دهند.

مدینه که کشورهای اسلامی در آن جا هزینه می‌کنند و به تبلیغ می‌پردازند و همچنین از طریق شاهزادگان سعودی که از نظر فکری و عملی، کاملاً وابسته به آمریکا هستند. غرب با جدیت تمام پشت این ماجرا بود و قشری‌ترین جریان ممکن را در برابر انقلاب اسلامی سامان داد. البته بعدها خود داعش غیرقابل کنترل شد و علیه سعودی‌ها هم عمل کرد و برایشان دردسرساز شد.

با همه این اوصاف، غرب وقتی دید که هیچ‌کدام از این کارها، از فشارهای اقتصادی گرفته تا ترفندهای سیاسی علیه ایران آن‌طور که باید نتیجه نمی‌دهد، تصمیم گرفت که به استفاده از قدرت نظامی و قلدری روی آورد. همه این اتفاق‌ها نشان می‌دهد غرب در حال حاضر در یک وضعیت «حیرت» به سر می‌برد. غربی‌ها فهمیده‌اند که نظریه پایان تاریخ افسانه‌ای بیش نبوده است. می‌توان گفت نظریات اندیشمندان غربی اکنون در حال فروپاشی است و دستگاه فکری و فلسفی آن‌ها دیگر کارا نیست. بنابراین می‌بینیم که به راحتی نفت کشورها را می‌برند، برای کشورها به آسانی رهبر تعیین می‌کنند، بدون آنکه هیچ یک از اصول حقوق بشر و قوانین بین‌المللی و بنیادهای نظری که خود مدعی آن‌اند رعایت شود. کسی هم جرئت اعتراض به آن‌ها را ندارد. همین رویکرد را هم می‌خواستند درباره ایران اجرا کنند. رهبر ایران را ترور کنند و بعد بگویند چون ایران نفت خوبی دارد، باید نفت را در اختیار ما قرار دهد. حتی دیگر مثل قبل، پنهان هم نمی‌کنند که دنبال چه هدفی هستند.

❖ در این شرایط که به گفته شما نظریات اندیشمندان غربی کارایی پیشین را ندارد، این تناقض در رفتارشان، مثل حساسیت روی برنامه هسته‌ای ما و در عین حال استفاده خودشان از بمب و زور و قلدری را چگونه تحلیل می‌کنید؟

وقتی غرب نهادها و بنیادهای فکری و فرهنگی نظم نوینش فرو می‌ریزد، دچار سردرگمی و حیرت می‌شود. به سراغ بمب رفتند چون آن‌ها دیگر نمی‌توانند در مقابل ما یک فلسفه غربی بازسازی شده ارائه دهند. مسیحیت هم قدرت بازسازی شدن و جایگزینی با لیبرالیسم برای رفع نیازهای بشر را ندارد. غرب همیشه برای کارهایش نیازمند یک دستگاه فکری و توجیه است. اما در حال حاضر دستگاه فکری و توجیهش، دیگر حتی ارزش شنیده شدن ندارد. این نشان‌دهنده کم آوردن آن‌ها در فضای فرهنگی و فلسفی است. امثال ریچارد رورتی لیبرال می‌گویند ما اصلاً دیگر فلسفه‌ای نداریم، ولی چون دموکراسی در عمل در دنیا حاکم شده ناچاریم آن را بپذیریم! خود آن‌ها نیز دیگر باور فلسفی به لیبرالیسم و آزادی خواهی ندارند. در حال حاضر فقط ظواهر دموکراسی باقی است؛ انتخابات، پارلمان، نظام‌های ریاست جمهوری، همه هست. اما توجیه فلسفی و فکری آن از دست رفته است. آن‌ها در دفاع از اندیشه‌شان به بحران رسیده‌اند و پشتوانه فکری لیبرالیسم دیگر از بین رفته است. به همین دلیل به قلدری روی می‌آورند. از طرفی هم باید توجه داشت که این بحران در فلسفه و فرهنگ غرب، بشر را به سمت عصر و اندیشه‌ای جدید سوق می‌دهد.

❖ آیا اسلام سیاسی می‌تواند خود را به عنوان آن فلسفه و اندیشه جدید تثبیت کند؟ به ویژه با توجه به خدشه‌ای که گروهی مثل داعش به چهره اسلام وارد کرد؟ به طور کلی ما می‌توانیم چند نوع فرائت از اسلام را از یکدیگر تفکیک کنیم: اول، اسلام سکولار است که اکثر دولت‌های مسلمان به آن گرایش دارند. دوم، اسلام اجتماعی است که شاید

در حال حاضر فقط ظواهر دموکراسی باقی است؛ انتخابات، پارلمان، نظام‌های ریاست جمهوری، همه هست. اما توجیه فلسفی و فکری آن از دست رفته است.

جنایت‌های غرب،
بیشترین ضربه را به
نظم نوین جهانی و
فلسفه لیبرالیسم که
بر پایه آزادی بنا شده
بود، وارد کرد. امروز
دیگرانسان‌های
عمیق برای فلسفه
لیبرالیسم ارزشی
قائل نیستند. این
فلسفه فروریخته
است. باید دقت
کرد که این سقوط،
سقوط فلسفه
لیبرالیسم است، نه
سقوط سرمایه‌داری.

آقای اردوغان در ترکیه سردمدار آن باشد. در ظاهر به برخی نمادها پایبند است، اما در عرصه سیاست به دنبال وابستگی به غرب و عضویت در ناتو و بازسازی خود در سایه قدرت غرب است. سوم، آن قرائتی است که ما به عنوان بنیادگرایی خشن مثل داعش می‌شناسیم. داعش هر چند ادعای اسلام سیاسی داشت، اما در مقابل غرب نایستاد. این گروه فاقد هرگونه سازمان و فلسفه فکری بود. آن‌ها حتی نمی‌توانستند یک شهر را درست اداره کنند و سریع هم شکست خوردند.

اما نوع چهارم که متعلق به ایران است و ما به آن قائل هستیم، چیزی بالاتر از اسلام سیاسی است که باید آن را تمدن اسلامی یا اسلام تمدنی بنامیم. تمدن اسلامی برخلاف آن گروه‌های خشن، دقیقاً در مقابل کلیت تمدن غربی قرار می‌گیرد. داعش هیچ‌وقت در قواره تقابل با تمدن غرب نبود. نه ادعایش را داشت و نه توانش را. اسلامی که در ایران شکل گرفت، فقط اسلام سیاسی نیست، اسلام مدنی است. همان اسلامی که امام آن را نمایندگی می‌کرد. اسلامی که مدعی همه ابعاد است، نه فقط بُعد سیاسی و همین امر آن را به رقیبی جدی در برابر تمدن غرب بدل می‌کند. تفکری که در ایران رشد کرده، هم حاکمیت دارد و هم دارای عقلانیت فکری و فلسفی نیرومندی است. اسلام ایرانی، خردورزی تاریخی تشیع را در خود دارد. ما فارابی، ابن‌سینا، ملاصدرا و در دوره معاصر علامه طباطبایی را داریم. حتی خود رهبران ما در جمهوری اسلامی ایران، اول متفکرو نظریه‌پردازند و سپس رهبر سیاسی. برخلاف دیگر سران کشورهای اسلامی که از بُعد فکری، تقریباً تهی هستند. اسلام ایرانی، اسلام همه‌جانبه‌گراست، ادعای فرهنگ و نهادسازی دارد، برای حقوق بین‌الملل حرف جدید دارد و فراتر از آن، می‌تواند رقیب جدی تمدن غرب باشد.

❖ فرمودید وقتی منازعه فکری جواب نمی‌دهد و رقیب دچار شکست گفتمانی می‌شود، جنگ سخت را انتخاب می‌کند. آیا می‌توان شکست گفتمانی تمدن قدرتمندتر و روی‌آوری آن به زور و قدرت برهنه را نشانه دوران گذار دانست؟ آیا شما قائل به دوران گذار در جهان هستید؟ اگر بپذیریم که جهان در حال گذار است، این جهان در حال گذار، چه معنا و مختصاتی دارد؟

جهان پیشین یک پایه اندیشه سیاسی و یک فلسفه تاریخ داشت. فلسفه تاریخی که بر مبنای پایان تاریخ بنا شده بود. یعنی این باور که بشر از لیبرال دموکراسی غرب فراتر نخواهد رفت. اما وقتی همین جریان در غزه، در جنگ با ایران، به استفاده از بمب متوسل می‌شود، نشان می‌دهد که در عرصه اندیشه شکست خورده است. کسی که در میدان اندیشه، قدرت داشته باشد نیازی به توسل به زور و ابزار سخت‌افزاری به عنوان ابزار اصلی ندارد. جنایت‌های غرب، بیشترین ضربه را به نظم نوین جهانی و فلسفه لیبرالیسم که بر پایه آزادی بنا شده بود، وارد کرد. امروز دیگرانسان‌های عمیق برای فلسفه لیبرالیسم ارزشی قائل نیستند. این فلسفه فروریخته است. باید دقت کرد که این سقوط، سقوط فلسفه لیبرالیسم است، نه سقوط سرمایه‌داری. سرمایه‌داری بُعد اقتصادی دارد، اما لیبرالیسم فراتر از آن، فلسفه تاریخ و اندیشه سیاسی‌ای است که مقوم همان سرمایه‌داری است. تنها حمله به سرمایه‌داری چیزی را تغییر نمی‌دهد. آنچه فروریخته، خود لیبرالیسم است. اکنون این جریان نتوانسته خود را در عرصه فلسفه و فرهنگ بازسازی کند و به همین دلیل به قدرت نظامی و قلدری روی آورده است. غرب برای بازسازی خود نیازمند اقتصاد و سیاست و نظامی‌گری نیست، نیازمند کار فکری و فرهنگی و دستگاهی برای

توجیه است که اکنون فاقد آن است. مسیحیت نیز قدرت بازسازی و جایگزینی لیبرالیسم را ندارد. بنابراین می‌توان گفت جهان اکنون در دوره گذار قرار دارد و مهم‌ترین ویژگی این دوره، حیرت غرب و ناتوانی‌اش در یافتن مسیر بازسازی خویش است.

❖ با این تحلیل از وضع جهان برویم سراغ یکی از مهم‌ترین رویدادهای این وضع. بفرمایید درباره جنگ اخیر بین ایران و آمریکا مشخصاً چه نظری دارید؟

این جنگ در این موقعیت زمانی چه معنایی دارد و چگونه باید آن را درک کرد؟ یک سطح ماجرا، همان باند حاکم بر آمریکا و اسرائیل و فرصت‌طلبی آنان از وضعیت موجود است. اما بُعد عمیق‌تر همان چیزی است که خود نتانیاهو در جریان جنگ دوازده‌روزه اعتراف کرد. او گفت کاری کثیف را در حال انجام دادن است که تمدن غرب می‌خواست با ایران انجام دهد. این حرف درستی بود. کار کثیف یعنی همان کشتار و جنایتی که در واقع بیانگر درگیری تمدن غرب با ایران است. برای نمونه، جنگ آمریکا و ونزوئلا دیگر جنگ تمدنی نیست، جنگ نفت است. اما پشت‌صحنه واقعی جنگ با ایران، نفت نیست، همان جنگ تمدنی و جنگ «پایان تاریخ» است که فعلاً نوک کوه یخ آن، نفت و منافع اقتصادی به نظر می‌رسد، اما ابعادش بسیار فراتر از این‌هاست. رهبران را ترور می‌کنند، دانشمندان و فرماندهان ما را می‌کشند، اما به ما می‌گویند تروریست! در حالی که خودشان حتی اعلام رسمی می‌کنند چه اقدامی انجام داده‌اند. در ظاهر، باند حاکم بر آمریکا افرادی قدرت‌طلب و کم‌عمق‌اند، اما پشت‌صحنه به مراتب عمیق‌تر است. این جنگ را باید به عنوان یک جنگ تمدنی قالب‌بندی کرد.

❖ با توجه به اینکه جهان در حال گذار است، ایران چه معنایی در این گذار پیدا می‌کند و چه نقشی می‌تواند ایفا کند تا خود را بیش از پیش به عنوان بازیگر اصلی نشان دهد؟

آنچه در جنگ رمضان اتفاق افتاد و بار دیگر اهمیت تنگه هرمز را آشکار کرد، بسیار مهم است. این وضعیت یادآور لحظه‌ای است که بریتانیا به عنوان رأس نظم قبلی جهان نتوانست تنگه سوئز را در اختیار خود نگه دارد. مصری‌ها آن را ملی اعلام کردند و فرانسه و انگلیس نتوانستند آن را حفظ کنند. این دقیقاً همان لحظه‌ای بود که ابرقدرتی بریتانیای کبیر، درست در اوج خود، سقوط کرد. در تنگه هرمز نیز اتفاقی مشابه در حال رخ دادن است. آمریکا با وجود همه ناوهای جنگی، ناوهای هواپیمابر و این همه موشک و امکانات، نتوانست تنگه هرمز را برای خود کند. حرف اول در تنگه همچنان حرف ایران است. حتی در جنگی که در آن قرار داشتیم، در حالی که هدف اولیه آنان سرنگونی نظام ایران بود، در آخر هدف به دعوا بر سر حاکمیت تنگه هرمز تقلیل یافت. جهان از یک سو افول قدرت آمریکا، حتی افول سخت‌افزار نظامی‌اش را دید که نتوانست اراده خود را بر ما تحمیل کند و از سوی دیگر قدرت ایران را دید که توانست در برابر یک قدرت اتمی بایستد و شکست نخورد و نظم اجتماعی‌اش هم فروپاشیده نشود.

از دل این وضعیت، ایرانی جدید در حال ظهور است، در کنار چین، روسیه و آمریکا، اما با جنسی متفاوت. ما ابزار قدرت آمریکایی‌ها را نداریم، اما از موضعی دیگر، مدل و قدرت خاص خود را داریم. جنگ رمضان در واقع نقطه‌ای بود که افول آمریکا از اوج خود را نشان داد و در همان حال، ظهور این قدرت جدید را آشکار کرد. قدرتی که اکنون بازیگران منطقه



شرح عکس:

نقشه‌ای از امپراتوری صفویان اثر کاتب جلیبی جغرافیدان عثمانی. ایرانیان در عصر صفوی توانستند یک قدرت جهانی را در هم بگویند و بندر گمبرون را آزاد کنند. بندری که پس از پیروزی به نام شاه عباس، شاه پیروزی ایرانی، بندر عباس نامیده شد.

و حتی اروپا، فرانسه، ترکیه یا عربستان، در برابرش به حساب نمی‌آیند و هیچ‌کدام توان اراده مستقل ندارند. این نشان می‌دهد بازیکر جدیدی متولد شده که فراتر از سطح منطقه‌ای می‌اندیشد و در سطح جهانی سخن می‌گوید.

باید توجه داشت در همین موقعیت در کشور ما دو خط فکری وجود دارد. یکی می‌خواهد ایران را در جایگاه پیرامون تعریف کند. چیزی شبیه یک کره جنوبی اسلامی یا ژاپن اسلامی اما با مرکزیت آمریکا. با این استدلال که اگر ما با آنان کاری نداشته باشیم، آنان هم با ما کاری نخواهند داشت. اما این حرف نادرست است، زیرا طرف مقابل خود با ما کار دارد. نگاه دیگر، نگاه رهبر شهید و عزیز است که معتقد است ایران باید در جایگاه مرکز قرار گیرد، نه پیرامون. چرا که اگر در پیرامون بمانیم، تحت فشار قرار می‌گیریم، اما اگر قدرتی مرکزی باشیم، دیگر کسی طمع نمی‌کند و به نوعی «بیمه» می‌شویم.

به نظر من، برای ایران، از نظر وجودی، این جنگ تلاشی است برای مرکز شدن و غرب نیز تلاش می‌کند جلوی این مرکزیت را بگیرد. همین امر بهانه اصلی درگیری شده است. در حال حاضر احساس می‌کنم جریان اصلی داخل کشور، بیشتر با همان نگاه پیرامونی همراه است، در حالی که نگاه مرکزی رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله مجتبی‌خامنه‌ای، اراده معطوف به مرکز شدن است. —